



فصلنامه‌ی علمی آیین علوی

مقاله پژوهشی، شماره 14، تابستان 1403، صفحات 9 الی 26

تاریخ دریافت: 1403/02/16؛ تاریخ داوری: 1403/03/16

اثبات امامت امیرمؤمنان (ع) در نهج البلاغه با تکیه بر شرح خطبه 119

سید محمدمهدی جعفری *

چکیده

انسان اجتماعی نیاز به پیشوا و رهبری دارد که امور جاری او را تدبیر و اداره نماید. این پیشوا، در اجتماعات مختلف، به شیوه‌های گوناگون برگزیده می‌شود. لیکن امامتی که هم امور این جهانی را بگرداند و هم به جهان دیگر توجه داشته باشد، به وسیله پروردگار در وجود شخصی شایسته نهاده می‌شود، چنانکه پروردگار پس از آزمایش‌های سخت در مورد ابراهیم (ع)، امامت او را بر مردم جعل کرد. امیرالمؤمنین علی (ع)، با عباراتی (خطبه 119 نهج البلاغه) شایستگی خود را برای چنین امامتی بیان می‌کند. شارحان نهج البلاغه، به پیروی از ابن ابی الحدید، تمام الکلمات را تأویل همه آیات قرآن می‌دانند و به آیه «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا» (انعام/ 115) استناد می‌کنند، در حالی که این آیه موضوع دیگری را بیان می‌کند و «کَلِمَةُ» در این آیه به معنای لفظ و کلمه مرکب از حروف نیست. فضائل، علم تأویل و امامت امیرالمؤمنین (ع) مورد انکار کسی نبوده که بخواهد برای اثبات آن سوگند یاد کند. پس منظور امام از بیان این سه امر، با تأکید و سوگند خوردن، همان از سرگذرانیدن و کامل کردن آزمون‌های پروردگار و اثبات امامت جامع و کامل خود طبق

*. استاد تمام گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه شیراز؛ jafarismm@gmail.com

«جعل پروردگار» است. نوشتار حاضر به روش توصیفی - تحلیلی به روشن‌سازی این امر با تکیه بر خطبه 119 نهج البلاغه می‌پردازد.

کلیدواژگان: امامت، جعل پروردگار، کلمات، تمام، آزمون الهی، ابتلاء

مقدمه

انسان اجتماعی نیاز به پیشوایی و رهبری دارد که امور جاری او را تدبیر و اداره نماید. اما اینکه این پیشوا چگونه برگزیده یا نصب می‌گردد، در هر اجتماع و در هر زمان و مکانی متفاوت است. گاه شخصی از میان مردمی برمی‌خیزد و به عملی دست می‌زند که به سود همگان است، در نتیجه مردم او را به پیشوایی می‌پذیرند. گاه در میان مردم، شخصی بر پایه نیروها و افرادی که دارد خود را پیشوا و رهبر مردم سرزمین خود می‌داند و مردم هم به ناچار او را تحمل می‌کنند و این تحمل را می‌پذیرند. به همین ترتیب در میان مردم و اقوام گوناگون، انواع رهبری‌ها و پیشوایی‌ها پدید آمده و می‌آید. البته همه این رهبری‌ها و پیشوایی‌ها برای امور این جهانی و اداره کارهای روزمره مردم است. لیکن امامتی که هم به امور این جهانی مردم برسد و گرفتاری‌های گوناگون آنان را رفع کند و هم به مسائل جهان دیگرشان توجه داشته باشد و گرفتاری‌ها و ناهنجاری‌های آینده آنان را برطرف نماید، چگونه پدید می‌آید و به وسیله چه کسی یا چه کسانی برگزیده می‌شود؟

آزمون «کلمات»

«و من کلام له (علیه السلام) يذكر فضله و يعظ الناس: تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ وَ اِتِّمَامَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ² وَ عِنْدَنَا اَهْلُ الْبَيْتِ اَبْوَابُ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْاَمْرِ؛ سوگند به خدا که رسانیدن پیام‌ها، کامل کردن وعده‌ها و از سر گذراندن همه کلمات (آزمایش‌ها) را دانسته‌ام و درهای

2 بخش نخست این کلام، پیش از نهج البلاغه، در «کتاب سلیم بن قیس» روایت شده است (الحسینی الخیب، 1405ق: 264/2).



حکمت‌ها و پرتو درخشان فرمان [الهی] نزد ما اهل بیت است» (نهج البلاغه، خطبه 119) (تمیمی آمدی، 1360: 2/341، حکمت 2786).

پیش از توضیح مطلب، اِعراب دو کلمه از این عبارت امام (ع) که در نسخه‌های مختلف نهج البلاغه به دو شکل ضبط شده، گزارش می‌شود، زیرا هر یک از این دو شکل، معنای خاص خود را دارد و در نتیجه‌گیری این نوشتار مؤثر است:

- «لقد علمت» در: نسخه ابن الشکون، نسخه کتابت 483 ق، حدائق الحقایق، مصباح السالکین ابن میثم، ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم، ابن شد قم، تنبیه الغافلین، شرح نواب لاهیجی و شرح شیخ محمد عبده، «لَقَدْ عَلِمْتُ» ضبط شده که ترجمه می‌شود: بی‌گمان دانسته‌ام.

شرح ابن ابی‌الحدید و نسخه صبحی الصالح (چاپ بیروت)، «لَقَدْ عَلِمْتُ»: بی‌گمان آموخته‌ام. البته ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «رَوَاهَا قَوْمٌ لَقَدْ عَلِمْتُ... وَالرَّوَايَةُ الْأُولَى أَحْسَنُ» (ابن ابی‌الحدید، 1378 ق: 7/288). وی از آن جهت «عُلِّمْتُ» را نیکوتر می‌داند که شرح آن را آموخته شدن می‌داند.

- «أبواب الحکم» در: کتابت 483، ابن الشکون، شرح ابن ابی‌الحدید، شرح لاهیجی و صبحی الصالح به معنای فرمان و فرمانروایی و در حدائق الحقایق کیدری، مصباح السالکین ابن میثم، ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم، ابن شدقم، تنبیه الغافلین و شرح شیخ محمد عبده، «أبواب الحکم» جمع حکمت ضبط شده است.

این فقره از کلام امیرالمؤمنین (ع) به‌طور مستقل در غررالحکم و درر الکلم چنین نقل شده است: «أَلَا وَإِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحِكْمِ وَأَنْوَارُ الظُّلْمِ وَضِيَاءُ الْأُمَمِ؛ هَانِ بَدَانِيْدُ كِه مَا اَهْلِ بَيْتِ اِرْسُولِ خُدَا (ص) اِرْهَائِ اِحْمَاتِهَا وَرُوشِنَائِي ظَلْمَاتِهَا وَپَرْتُو دِرْخْشَانِ اِبْرَائِي رَاهِنْمَائِي اِمْتِهَا هَسْتِيْمِ (تَمِيْمِي اَمْدِي، 1360: 2/341، حَكْمَت 2786).



اکنون ببینیم که هر یک از شرح‌ها و ترجمه‌ها، عبارت اول و دوم را بر طبق ضبط خود چگونه توضیح داده‌اند:

ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام با بهتر دانستن «عُلِّمْتُ» یعنی به من آموخته شده است، می‌نویسد: «تَبْلِغُ الرِّسَالَاتِ»؛ تبلیغ شریعت‌ها پس از وفات رسول خدا (ص) به مکلفین است. این سخن اشاره دارد به آیه «يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» (الأحزاب/ 39) و نیز به این سخن پیامبر (ص) که «لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا وَ رَجُلٌ مَنِّي»؛ یعنی پیام مرا [که از جانب خداوند بر من وحی شده است] جز خود من و شخصی که از من است نباید برساند.

«إِتْمَامَ الْعِدَاتِ» یعنی به انجام رسانیدن عهد و پیمان‌ها، و در این سخن اشاره دارد به آیه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (الأحزاب/ 23) و به این گفته پیامبر (ص) درباره خود آن حضرت (ع) که «فَاضِي دِينِي وَ مُنْجِزٌ مَوْعِدِي»؛ یعنی پس‌دهنده وامی که من بدهکارم و به سر رسانیدن وعده‌ای که داده‌ام.

«تَمَامَ الْكَلِمَاتِ» تأویل قرآن است و اشاره دارد به آیه «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا» (انعام/ 115) و این گفته پیامبر (ص) درباره آن حضرت (ع): «اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسَانَهُ»؛ خدایا قلبش را هدایت کن و زبانش را پایدار فرما.

خلاصه اینکه سوگند یاد می‌کند به خدا که وی دانسته است یا آموخته شده است - بنا بر اختلاف دو روایت - رسانیدن شرایع به مکلفان را گزارده است و در میان آنان بر پایه آنچه خداوند نازل فرموده حکم کرده است و نیز وعده‌هایی را که رسول خدا (ص) داده بوده دانسته یا آموخته است. برخی از آنها وعده‌ای بود که درباره چیزی به کسی داده بود، مانند اینکه به او گفته: به زودی فلان چیز را به تو خواهم داد و برخی دیگر وعده به چیزی بود که در زمان پیش می‌آمد، مانند خبر از حوادثی که بعداً رخ داده. علم تمام کلمات الله



تعالی، یعنی تأویل و بیانی که آیات به وسیله آنها تمام می‌شوند؛ زیرا در کلام خدای تعالی سخنانی «مجمل» هست که از سخن کامل‌کننده و مبیینی که آن را توضیح دهد و روشن کند، بی‌نیاز نیست.

سپس پرده از روی مطلب برداشته و منظور را روشن گردانیده و می‌گوید: «وَعِنْدَنَا - هَلْ أَلْبَيْتِ - أَبْوَابُ الْحُكْمِ»؛ یعنی درهای احکام شرعی و فتواها نزد ما اهل بیت است. «ضیاء الأمر» یعنی مسائل عقلی و [اصول] عقاید و این مقام بس بزرگی است که هیچ یک از آفریدگان جرأت نمی‌کنند ادعای دانستن آنها را داشته باشد جز آن حضرت (ع). «اگر دیگری جز او چنین ادعایی کند دروغ گفته و مردم هم آن را دروغ می‌دانند» (ابن ابی الحدید، 1378: 288 / 7 و 289).

با ضبط «عَلِمْتُ» و «أَبْوَابُ الْحُكْمِ ...» ابن میثم در شرح خود بر نهج البلاغه چنین می‌نویسد: «می‌گویم که [آن حضرت] این کلام را به ذکر فضیلت خود آغاز کرده است که عبارت است از چگونگی تبلیغ و گزاردن رسالت‌ها، و دانش او به کامل کردن وعده‌هایی است که خدای تعالی به پروا پیشگان در دارالقرار داده است.

پس تمام کردن وعده یعنی خلاف آن را نمی‌کند و تمام کردن خبر دادن‌هایش یعنی دروغی در آنها نیست، و تمام کردن اوامر و نواهی یعنی همه مصلحت‌های خالص و غالب مصالح [بندگان] را در بر می‌گیرد و اوصیای پیامبران و جانشینان آنان بر روی زمین خدا و در میان بندگان خدا، شایسته است که چنین باشند.

سپس به دنبال این سخنان اشاره می‌کند به «افضل همگانی و عام اهل بیت و منظور آن حضرت از «ضیاء الأمر» انوار علمی است که همه امور و اعمال دینی و دنیوی بر روی آنها بنا شده است و سزاوار است که مردم در اجرای قوانین شریعت به آنها راهنمایی شوند و نظام قوانین سیاسی و کشورداری و تدبیر منزل و مانند اینها با آنها سروسامان یابد و به



پایداری رسد؛ زیرا هر امری که بر پایهٔ پرتو روشنی‌بخشی خدا و پیامبر فرستاده‌اش یا یکی از افراد اهل بیتش و خلفای راشدین او قانون‌گذاری نشده باشد، به بیابان سرگردانی و گم شدن از راه خدا می‌انجامد» (ابن میثم بحرانی، 1435: 4/361-362).

دیگر شرح‌ها و ترجمه‌ها هم به همین شیوهٔ این دو شرح توضیح داده‌اند و هیچ یک نکتهٔ تازه‌ای بیان نکرده‌اند.

نقد و بررسی

اگر ضبط ابن ابی‌الحدید در «عُلِّمْتُ» و «أَبْوَابُ الْحُكْمِ» و شرح وی از سه سخن امیرالمؤمنین (ع) را در نظر بگیریم، لازم است نکات زیر را مورد توجه قرار دهیم:

1. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «وَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ» ادعای بسیار بزرگی است که جز آن حضرت (ع) کسی جرأت آن را ندارد و تنها شایستهٔ اوست. بنابراین، سوگندی که امام (ع) در آغاز سخن از آن یاد می‌کند، مربوط به این قسمت نیست و «واو» «و عندنا»، استیثاف است نه عطف. پس آن سوگند بزرگ برای سه جمله و ادعای نخست است: آموزش دیدن از رسول خدا (ص) در تبلیغ رسالت‌ها، به انجام رسانیدن وعده‌ها و تمام و کامل دانستن کلمات الهی قرآن. آیا کسی در این ادعا تردید یا تکذیبی اظهار کرده که امیرالمؤمنین (ع) نیاز به سوگند خوردن برای اثبات ادعای خود داشته باشد؟ روایات متواتر فراوانی در باب: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا» و مانند آن از بزرگان اهل سنت، از جمله امام احمد بن حنبل در کتاب *فصائل الصحابة* آمده (ر.ک: حنبل، 1430ق) و همگان از جمله خلفای راشدین به اعلی‌ت و افضلیت و اقضا بودن آن حضرت (ع) اعتراف داشته‌اند (بلاذری، 1394ق: 2/96 - 114).

2. پس سوگند امیرالمؤمنین (ع) برای سه جملهٔ نخست است که اگر «عُلِّمْتُ» را بهتر بدانیم باز هم نیازی به سوگند نیست، زیرا همگان قبول دارند که علی (ع) در این سه مورد و موارد بسیار دیگر آموختهٔ رسول خدا (ص) بوده است.



3. شرح و توضیح ابن میثم و دیگر کسانی که «عَلِمْتُ» را «دانستم» ضبط کرده‌اند، با سوگند خوردن امیرالمؤمنین (ع) برای دانستن آن سه مطلب تناسب دارد، لیکن شرح روشنی برای «تمام الکلمات» نداده و آن را با «إتمام العادات» یک جا بیان کرده است.

پس نتیجه می‌گیریم که سوگند امیرالمؤمنین (ع) در آغاز این کلام برای اثبات مطلبی است که یا دیگران آن را انکار کرده‌اند یا بدون توجه و دقت از کنار آن گذشته‌اند. آن مطلب فراهم شدن شرایط در وجود آن بزرگوار برای جعل امامت از جانب پروردگار است. امامت به معنای پیشوایی، بدون اضافه شدن به چیزی، دارای ظرفیت مثبت و منفی است: «لِلنَّاسِ إِمَامًا، لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، كُلُّ نَاسٍ بِإِمَامِهِمْ، أُمَّةٌ الْكُفْرُ» که در قرآن ذکر شده است. در نهج البلاغه هم به همین ترتیب از امامان خوب و بد سخن رفته است: «أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ إِمَامًا عَادِلًا» (نهج البلاغه، کلام 163). «وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامًا جَائِرًا» (همان). «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (همان، حکمت 65). «حَتَّى يَكُونَ بَعْضُكُمْ أُمَّةً لَأَهْلِ الضَّلَالَةِ» (همان، کلام 138).

بنابراین تعریف‌ها، هرکس پیشوایی مردمی، قومی، گروهی را داشته باشد، امام است؛ خواه از جانب آن مردم و گروه به امامت برگزیده شده باشد یا خود امامتش را بر مردم تحمیل کرده باشد. امامی که از طریق مردم یا شورایی خاص به امامت نصب شده باشد به این شرح است:

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيَّ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَوُهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا...» (نهج البلاغه، نامه 6)؛ جریان از این قرار است که همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با همان شیوه با من هم بیعت کرده‌اند. پس کسی که در این بیعت حاضر بوده نمی‌تواند آن را رد کند و دیگری را برای بیعت برگزیند و هیچ غایبی هم به بهانه اینکه من در آنجا نبوده‌ام نمی‌تواند بیعت را نپذیرد و رد کند و شورا



تنها حق مهاجران و انصار است، لذا اگر افراد این شورا درباره تعیین شخصی اتفاق نظر داشتند و او را امام نامیدند، رضایت خدا هم در آن است

چند نکته در این نامه امام علی (ع) به معاویه قابل توجه است:

1. مردمی که در مدینه بودند، بر اساس مطرح شدن ابوبکر، نخست در سقیفه بنی ساعده، به وسیله عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح، سپس در مسجد، به عنوان خلیفه و بدون هیچ پیش شرطی یا براساس قانونی یا استناد به آیه‌ای یا وصیتی از رسول خدا (ص) بیعت کردند. پس از وی، بر اساس وصیت ابوبکر، با عمر بن خطاب و پس از آن بر طبق شورای فرمایشی و جهت دار و از پیش تعیین شده توسط عمر بن خطاب با عثمان بن عفان بیعت کردند. همان مردم بر همان منوال با من هم بیعت کردند؛ بر اساس دعوت و خواست عموم ساکنان مدینه و حدود دو هزار نفر از نمایندگان ولایات که به عنوان اعتراض به والیان عثمان در مدینه حضور یافته بودند. اگر بیعت آن سه خلیفه نخست را قانونی و درست دانسته و پذیرفته‌ای، با اینکه به جز ساکنان مدینه هیچ کس از مسلمانان غایب در مدینه با آنان بیعت نکردند، پس باید بیعت با من را هم درست بدانی و بپذیری.

2. اگر ادعا کنی که شورایی باید خلیفه را تعیین کند و بعد مردم با او بیعت کنند، اولاً ابوبکر و عمر که بر طبق شورا تعیین نشدند و با نصب یک یا دو فرد به مردم معرفی شدند و در مقابل، معترضان و مخالفانی هم داشتند. ثانیاً شورای شش نفره خلیفه دوم برای تعیین خلیفه پس از وی که بر اساس مشورت نبود و با مهره‌چینی‌ها و شرایط مشخص جهت خلیفه شدن شخص خاصی بود که روند کار هم به همان صورت درآمد.

3. اگر قرار باشد خلیفه و امام را شورایی تعیین و برای بیعت به مردم معرفی کند، اعضای این شورا، بدون داشتن وابستگی به شخص یا گروه یا قوم و قبیله‌ای، باید از افراد باتجربه، خبره و آگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی و دانا به احکام قرآن و سنت تشکیل شود که در حال حاضر تنها مهاجران باسابقه و باایمان و انصار دارای چنان شرایطی هستند. با رایزنی این افراد با یکدیگر است که اگر درباره شخصی به عنوان امام به توافق رسیدند و



او را به عنوان «امام» برای بیعت کردن به مردم معرفی کردند، رضای خدا، یعنی تأیید مشروعیت و مقبولیت او از جانب خدای سبحان هم فراهم خواهد بود.

با توجه به این نکات درمی‌یابیم که ادعاهای معاویه، از هر جهت و به هر علت، بهانه‌هایی تهی و از سر ناآگاهی و بر پایه همان دشمنی دیرینه بنی‌امیه با بنی‌هاشم بوده است و هیچ توجیهی ندارد.

دیگر اینکه «امام» می‌تواند از طریق یک شورای صالح برای بیعت به مردم معرفی شود؛ لیکن این امام، رسالت الهی ندارد و برای اداره امور مردم و جامعه خویش تعیین می‌شود. چنانکه امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» خوارج که از سر نادانی و سطحی‌نگری به آیه قرآن بود، می‌فرماید: «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ! نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ: لَا إِمْرَةَ، وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٍ...» (نهج البلاغه، خطبه 40)؛ یعنی سخن حقی است که به منظور دست یافتن به باطل گفته می‌شود! آری هیچ حکم [قضایی] نیست مگر اینکه باید از «بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» استنباط و صادر شود (یا می‌توان گفت: آری حکومت بر جهان آفرینش و همه هستی و تقدیر همه آفریدگان متعلق به خداست)، لیکن اینان می‌گویند: هیچ فرمانروایی [جز فرمانروایی خدا نیست] و حال آنکه مردم ناچار به داشتن امیری و فرمانروا و حاکمی هستند، خواه این فرمانروا نیکوکار و شایسته باشد یا تبهکار.

خوارج ادعا می‌کردند که خلافت امری الهی است و بر طبق حکم خدا تعیین می‌گردد، لذا حُکْم و حَکْمِیَّتِ دو انسان درباره خلافت الهی، طغیان نسبت به حکومت خداست و علی که این حکمیت را پذیرفته کافر است. امیرالمؤمنین (ع) پاسخ می‌دهد که فرمانروایی و مدیریت اجرایی و حکومت، نظامی است که باید در میان مردم به اجرا درآید و از یافته‌های اندیشه و خرد خود بشر است و عنوان آن مدیر و فرمانروا، چه خلیفه باشد، چه امام و یا هر عنوان دیگر، یک مسأله و موضوع بشری است که اگر درست و شایسته انجام گیرد، خدا هم از آن راضی است و اگر درست صورت نگرفته باشد، باز هم برای اداره امور



مختلف اجتماع و تثبیت حکومت، در زمینه رفاه و امنیت و استیفای حقوق عمومی، بر طبق قانون موضوعه خودشان عمل می‌کنند و این‌گونه اداره امور، بهتر از هرج و مرج است.

جعل الهی امامت

نوع دیگر امامت که جعل الهی است، امامتی است که پروردگار برای مردم قرار می‌دهد و پس از آزمایش‌های سخت بر عهده فردی قرار می‌دهد که توانسته از آزمون‌های الهی سربلند بیرون بیاید؛ چنانکه ابراهیم (ع) پس از توفیق در آزمایش‌های سخت، از جانب پروردگار به مقام امامت نائل شد.

امیرالمؤمنین، در خطبه 3119³، با سوگند خوردن و ادات تأکید می‌خواهد این نوع از امامت را که جعل الهی است، برای خود ثابت کند. مراحل رسیدن به این مقام را نخست «تبلیغ الرِّسَالَات» می‌داند. همان‌گونه که حضرت ابراهیم (ع) رسالت توحیدی خود را به بت پرستان به شیوه‌های گوناگون اعم از هماهنگی ظاهری و برنامه‌ریزی شده با پرستندگان ستاره و ماه و خورشید تا شکستن بت بزرگ و محکوم شدن به افتادن در آتش رسانید.

«إِتْمَامَ الْعِدَاتِ» به معنای کامل کردن و به انجام رسانیدن وعده‌هاست. قرآن کریم در وصف حضرت اسماعیل (ع) می‌فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ، إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا؛ و در کتاب از اسماعیل یاد کن که او در وعده صادق بود و فرستاده پیامبر بود» (مریم/ 54). هنگامی که ابراهیم (ع) به فرزندش اسماعیل (ع) گفت: «من در خواب چنین دیده‌ام که تو را سر می‌برم، بنگر که چه می‌بینی؟» گفت: «به هر چه فرمان یافته‌ای عمل کن، مرا به خواست خدا، از شکیبایان خواهی یافت» (صافات/ 102) و ابراهیم او را



3. «و من کلام له (علیه السلام) يذكر فضله و يعظ الناس: تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتَ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ وَ إِتْمَامَ الْعِدَاتِ وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ وَ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحُكْمِ وَ ضِيَاءُ الْأُمْرِ. أَلَا وَ إِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ وَ سُبُلُهُ قَاصِدَةٌ، مَنْ أَخَذَ بِهَا لَحِقَ وَ غَنِمَ، وَ مَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ. اَعْمَلُوا لِيَوْمٍ تُدْخِرُ لَهُ الدَّخَائِرُ وَ تُبْلَى فِيهِ السَّرَائِرُ، وَ مَنْ لَمْ يَنْفَعُهُ حَاضِرٌ لِبِهِ فَعَازِبُهُ عَنْهُ أَعْجَزُ وَ غَائِبُهُ أَعْوَزُ، وَ اتَّقُوا نَاراً حَرُّهَا شَدِيدٌ وَ قَفْرُهَا بَعِيدٌ وَ حَلِيَّتُهَا حَدِيدٌ وَ شَرَابُهَا صَدِيدٌ. أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِحَ يَجْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يُورِثُهُ مَنْ لَا يَحْمَدُهُ.»

بر پهلو خوابانید که سرش را ببرد که خداوند ندا داد: ای ابراهیم! صادقانه به رؤیایت عمل کردی، تا همین جا کافی است و اسماعیل به وعده‌ای که به پدر داده بود، صادقانه وفا کرد. امیرالمؤمنین (ع) نیز در شب هجرت رسول خدا (ص) به آن حضرت (ص) وعده داد که برای گمراه کردن قریش در بستر او بخواهد و به احتمال قوی، قریش که در هنگام رویارو شدن با علی (ع) به جای محمد (ص) خشمگین شده بودند، امکان داشت او را بکشند و او هم تسلیم بود و حاضر شده بود جانش را فدای مراد و پیامبرش کند؛ چنانکه در مدینه هم در همه جنگ‌ها، به جز تبوک به دستور رسول خدا (ص)، حاضر بود و خود را فدایی رسول خدا (ص) می‌دانست. پس از هجرت رسول خدا (ص) به وعده‌هایی که داده بود عمل کرد و پس از رحلت آن حضرت (ص) نیز به همه وعده‌ها پایبند ماند و همه را به سر رسانید.

در خصوص «تمام الکلمات» باید گفت که شارحان نهج البلاغه به پیروی از ابن ابی‌الحدید، «تمام الکلمات» را تأویل قرآن دانسته و اشاره آن حضرت (ع) به آیه 115 انعام که می‌فرماید: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا؛ کلمه پروردگار تو بر پایه راستی و دادگری به کمال و سرانجام رسید» می‌دانند. این آیه خطاب به پیامبر (ص) می‌فرماید اهل کتاب می‌دانند که این قرآن بر اساس حق از جانب پروردگارت فرو فرستاد شده و هرگز از تردیدکنندگان در حقانیت نزول قرآن از طرف پروردگارت مباش. سپس در تأیید این آیه می‌فرماید «کلمه پروردگارت» بر پایه راستی و دادگری به کمال رسید، بنابراین، «تَمَّتْ» در اینجا به معنای تمام و کامل شدن آیات قرآن نیست که بگوییم امیرالمؤمنین (ع) تأویل همه کلمات قرآن را می‌داند یا به تعبیر ابن ابی‌الحدید، تأویل همه آیات قرآن به او تعلیم داده شده است و «کلمه» هم به معنای لفظ یا آیه نیست که بتوان چنان معنایی از آن برداشت کرد. علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسند «کلمه» به معنای «وعده» است



«پس منظور از تمام الکلمه - والله اعلم- بلوغ این کلمه یعنی ظهور دعوت اسلام با نبوت محمد (ص) و نزول کتاب برتر و کامل تر از همه کتاب‌ها [ای آسمانی] به مرتبه ثبوت و جایگزین شدن در جایگاه تحقق است ... و معنا و منظور «تمام الکلمه» به پایان رسیدن حرکت تدریجی شریعت‌های [پیامبران گذشته] از مراحل نقص به مرحله کمال است» (طباطبایی، 1390: 7/ 328 و 329). از این رو «تمام الکلمات» در کلام امیر المؤمنین (ع) را می‌توان به معنای «تمام الکلمات» دانست، زیرا «تمام» به معنای کامل شدن و «اتمام» به معنای کامل کردن است و در هر دو صورت امیر المؤمنین (ع) با تأکید بیان می‌کند که امامت حقیقی ایشان «جعل الهی» است، زیرا:

اولاً، امیر المؤمنین (ع) که در غدیر به افتخار همان ولایتی دست یافت که رسول خدا (ص) از جانب پروردگارش دست یافته بود - «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (متفق علیه) - همان رسالتی را تبلیغ می‌کرد که رسول خدا (ص) تبلیغ کرده بود: «وَاللَّهُ مَا أَسْمَعُكُمْ الرَّسُولُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، شَيْئًا إِلَّا وَهَا أَنَا ذَا مُسْمِعُكُمْ...»؛ به خدا سوگند که پیغمبر (ص) چیزی را به گوش شما نرسانیده مگر اینکه همین امروز، من همان را به گوش شما می‌رسانم ...». (نهج البلاغه، خطبه 88).

بنابراین سخن که آن بزرگوار که بر روی سنت رسول خدا (ص) و رسالت او همیشه تأکید داشته، مفهوم «تبلیغ الرّسالات» روشن می‌شود.

ثانیاً، در به کمال رسانیدن وعده‌ها هم به عنوان یک انسان کامل و وظیفه‌شناس، پس از رسول خدا (ص) در برابر پروردگار، عمل کرده و در خصوص وعده‌هایی که به رسول خدا (ص) داده پس از رحلت ایشان در میان امت اسلامی به انجام رسانیده و بدانها عمل کرده است.



در مورد اول می‌فرماید: «أَلَا وَإِنَّ الْقَدَرَ السَّابِقَ قَدْ وَقَعَ، وَالْقَضَاءَ الْمَاضِيَ قَدْ تَوَرَّدَ، وَإِنِّي مُتَكَلِّمٌ بَعْدَهُ اللَّهُ وَحُجَّتِهِ...؛ آگاه باشید که سرنوشتِ پیش‌نوشته رخ داده است و فرمان گذشته به انجام درآمده است و من گویا به وعده و حجت خدا هستم» (همان، خطبه 175). به نظر نگارنده اشاره امیرالمؤمنین (ع) به قضا و قدر پروردگار درباره جوامع انسانی است که سنتی الهی و قانونی حتمی است که در واکنش به کنش‌های انسان‌ها در هر زمان و مکان رخ می‌دهد و به انجام درمی‌آید. ولی ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «آن حضرت (ع) با این سخن به خلافت خودش اشاره می‌کند و این خطبه از نخستین خطبه‌هایی است که چند روز پس از بیعت کردن با او پس از قتل عثمان ایراد کرده است و در این سخن اشاره‌ای است به اینکه رسول خدا (ص) به او خیر داده است که امر [خلافت] در نهایت عمر و هنگام نزدیک شدن سررسید زندگی‌اش به او می‌رسد» (ابن ابی‌الحدید، 1378ق: 26/10). لیکن با توجه به «قضا و قدر» به نظر می‌رسد که اشاره به سنتِ تغییرناپذیر پروردگار باشد.

در مورد دوم می‌فرماید: «فَنظَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بِيَعْتِي، وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِعَيْرِي؛ چون در کار خود نگریستم، ناگهان دیدم [وعده‌ای که برای] اطاعت کردن داده‌ام از [تلاش برای کسب] بیعت پیشی گرفته است و پیمانی از دیگری [برای اقدام نابجا نکردن] در گردنم می‌باشد» (نهج البلاغه، خطبه 37). این عبارت اشاره به عهد و پیمانی است که با رسول خدا (ص) بسته است که برای بیعت کردن مردم با او، در شرایط نامساعد، تلاشی نکند که باعث پراکندگی مسلمانان گردد.

ثالثاً، «تمام الکلمات» اشاره به آیه 124 سوره بقره دارد که می‌فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...» که این‌گونه امامت پس از آزمون‌های سخت از طرف پروردگار برای کسی جعل «یا نهاده» می‌شود که از عهده آنها برآمده باشد. پروردگار هر یک از آزمون‌ها را «کلمه» نامیده است و در حقیقت هر کلمه، پاسخنامه یا



بازگشایی آن آزمون‌هاست. این کلمات را پروردگار نخست به سوی آدم فرستاد؛ «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» (البقره/37) سپس ابراهیم را با آنها آزمود و ...

«کلمات» همان سنت الله و قانون دگرگونی‌ناپذیر پروردگار بر هستی است: «لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ» (یونس/64). «کلمات الله» حق را عملی می‌کند و به انجام می‌رساند: «وَوَاقِعُ اللَّهِ الْحَقُّ بِكَلِمَاتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» (یونس/82). عیسی (ع) نیز کلمه الله است: «إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَةِ اسْمِهِ الْمَسِيحُ...» (آل عمران/45) و بسیاری از مفاهیم دیگر که در این نوشتار مجالی برای پرداختن به آنها نیست.

آیت‌الله طالقانی در ذیل آیه 124 سوره بقره می‌نویسد: «کسی را که حکمت خداوند و اراده او می‌خواهد به مقام پیشوایی مطلق برساند، نخست به این‌گونه کلمات مبتلا می‌گرداند، آنگاه با امداد خاص خود به کمالش می‌رساند» (طالقانی، 1390: 1/438). همچنین می‌نویسد: «چنانکه از مضمون آیه و مفهوم لفظ «اماماً» و اطلاق آن فهمیده می‌شود، امام نمونه کامل همه کمالات عقلی، نفسانی و بدنی است و چون همه این خصوصیات و ابتلائات و کمالات برای مقام نبوت و رسالت بیان نشده است، باید مقام امام خود برتر از نبی و رسولی باشد که کلمات را اتمام نکرده و به مقام امامت نرسیده است. پس هر نبی و رسول عالی‌قدری دارای مقام امامت هم هست» (همان، 441).

نتیجه‌گیری

پروردگار ابراهیم (ع) را با کلماتی آزمود و چون ابراهیم از عهده آنها برآمد و کلمات را به اتمام رسانید، امامت را بر وی جعل نمود. چنین امامتی که از جانب پروردگار جعل شده با انواع امامت‌های بشر نهاده تفاوت دارد. سخن امیرالمؤمنین (ع) در خطبه 119 نهج البلاغه که با سوگند اظهار می‌دارد تبلیغ رسالت‌ها، به سررسانیدن وعده‌ها و تمام کردن کلمات را دانسته‌ام، برای اثبات امامت خود که «جعل الهی» است، می‌باشد. شرح و تفسیر این سه اقدام مهم امام که به وسیله ابن ابی‌الحدید و دیگر شارحان به معنای تبلیغ شریعت‌ها



پس از وفات رسول خدا (ص) به مکلفین و به انجام رسانیدن عهد و پیمان‌ها و تعلیم یافتن تأویل تمام آیات قرآن است، با سوگند امیرالمؤمنین (ع) و تفسیر مفسران از مفهوم «کلمات» که در آیات مورد استشهاد شارحان آمده، تناسب ندارد، بلکه با توجه به دیگر سخنان امیرالمؤمنین (ع) که در نهج البلاغه نقل شده است و به استناد برخی از آیات قرآن درباره «کلمه» و «کلمات»، امیرالمؤمنین (ع) «امامت حقّه» خود را که «جعل الهی» است، به گوش همگان و به‌ویژه منکران چنین امامتی می‌رساند. البته همگان، حتی پیش از رسیدن امام به خلافت، پس از عثمان، امامت وی را برای تفسیر و تأویل قرآن، قضاوت و فتوا دادن در احکام شریعت قبول داشتند، لیکن امامت جامع آن بزرگوار را، افزون بر سه مورد مذکور، برای اداره جامعه و سرپرستی مردم منکر بودند و به‌خصوص قریش در مقابل آن ایستاده بودند. پس بر ایشان واجب و لازم بود که چنین امامتی را که از جانب پروردگار در وجودشان نهاده شده، به زبانی اعلام نماید و حجت را بر پیروان و مخالفان تمام کند. شاید سراینکه این سه جمله، در حال حاضر، در هیچ منبعی از اهل سنت و شیعه دیده نمی‌شود، همین باشد: «کتمان حق از طرف مخالفان و غفلت از حق از طرف موافقان».

فهرست منابع

1. قرآن کریم.
2. نهج البلاغه، ترجمه سید محمد مهدی جعفری، تهران: انتشارات ذکر، 1396.
3. -----، نسخه کتابت 483 ق، نسخه برگردان، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، 1389.
4. -----، نسخه ضبط علی بن محمد ابن السکون، تحقیق الشیخ قیس بهجت العطار، الناشر: العتبة العلویة المقدسة بالتعاون مع المكتبة المتخصّصة بأمیرالمؤمنین علی علیه السلام، النجف الأشرف: مشهد المقدسة، 1437ق.



5. ----- ، نسخه ابن شدقم، تصحیح سید محمد مهدی جعفری (نسخه در پرتوی از نهج البلاغه چاپ شده است).
6. ----- ، ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم، تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1368.
7. ----- ، صبحی الصالح، بیروت: بی نا، 1378ق.
8. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالاحیاء الکتب العربیة، بی جا، 1378ق.
9. ابن میثم بحرانی، کمال الدین میثم بن علی، مصباح السالکین، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم: 1435ق.
10. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، تحقیق و تعلیق الشیخ محمدباقر المحمودی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، 1394ق.
11. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و درر الکلم، شرح جمال الدین محمد خوانساری، مقدمه و تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی «محدث»، تهران: دانشگاه تهران، 1360.
12. حنبل، احمد، کتاب فضائل الصحابة، تحقیق عباس وصی الله بن محمد، قاهره: دار ابن الجوزی، 1430ق.
13. الحسینی الخطیب، السید عبدالزهراء، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، بیروت: دارالأضواء، 1405ق.
14. طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، تهران: شرکت سهامی انتشار، 1390.
15. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، 1390ق.
16. عبده، شیخ محمد، شرح نهج البلاغه، مکتب الإعلام الاسلامی، بی جا، 1411ق.



17. كاشانى، مولى فتح الله تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين، تصحيح منصور پهلوان، انتشارات ميقات، 1364.
18. الكيدرى البيهقى، قطب الدين، حدائق الحقايق فى شرح نهج البلاغه، تحقيق الشيخ عزيز الله العطاردى، قم: بنياد نهج البلاغه، 1416ق.
19. نواب لاهيجانى، ميرزا محمدباقر، شرح نهج البلاغه، تصحيح و تعليق سيد محمد مهدى جعفرى و محمد يوسف نيرى، تهران: ميراث مكتوب، 1379.

